

آن طمع را، پس چرا در تو نهاد؟
چون نخواستت زانطرف آن چیز داد
از برای حکمتی و صنعتی
نیز تا باشد دلت در حیرتی
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۰ الی ۴۱۹۳
زندگی این کارها را می‌کند تا دل ما حیران شود، از اینکه من این کاری را که می‌کنم، نمی‌دانم نتیجه‌اش چه می‌شود.
هم دلت حیران بود در منتجع تا خوانده می‌شود
که چه رویاند مصرف زین طمع؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۶
منتجع: جایی پر آب و علف
مصرف: دگرگون کننده، یعنی خدا

در کار معنوی ما هم دقیقاً به همین صورت است. ما بر روی خود کار می‌کنیم، ولی حیران می‌مانیم که زندگی از آن چه می‌رویاند؟ هشیاری ما چطور تبدیل می‌شود؟ ما پس از تبدیل چطور می‌شویم؟ چه کارها و خدماتی می‌کنیم؟ چطور چنگی می‌شویم در دست زندگی؟

اینکه زندگی مراد ما را از جایی که انتظار داریم نمیدهد و از جای دیگر می‌دهد، باید بتواند ما را از سبب‌سازی بیرون بپراند و به حیرانی برساند.

آقای شهبازی، چند جمله بسیار با نفوذ در این مورد گفتند، که من دقیقاً همانطور که ایشان فرمودند، نقل می‌کنم:

"آیا مسبب را دایماً حاضر می‌بینید؟
ما باید این نمی‌دانم را مرتب به میان آوریم. که من این کار را می‌کنم ولی نمی‌دانم.
با سبب‌سازی من درست نمی‌شود.
وضعیت من با سبب‌سازی درست نمی‌شود. با نمی‌دانم درست می‌شود.
اگر کسی این ابیات را بدانند، وقتی بی‌مراد می‌شود، به حیرانی می‌رود. می‌گوید چه خوب شد بی‌مراد شدم. چه خوب شد که این کار اینطور انجام
نشد.
آیا وقتی یک بار یک چیز می‌شود و یک بار نمی‌شود، این حالت به شما دست میدهد که یک خرد بزرگی آن پشت است و حیرانی به شما دست
می‌دهد؟ آیا مسبب را در لامکان می‌بینید؟"

با سپاس و احترام، پریسا از کانادا